

واکاوی زمینه‌های تهدید «قلمروی مؤثر ملی» در ایران از منظر شکاف‌های قومی (مورد پژوهی: قوم بلوچ)

سیدهادی زرقانی^۱، ابراهیم احمدی^{۲*}

^۱ دانشیار جغرافیای سیاسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه فردوسی مشهد، ایران
^۲ کارشناس ارشد جغرافیای سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی تهران، ایران

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۷/۰۷/۲۳ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۷/۱۱/۲۶

چکیده

«قلمروی مؤثر ملی» ناظر بر این حقیقت است که ممکن است میان سراسر قلمرو (حقوقی) و منطقه‌ای که به طور مؤثری تحت کنترل دولت است (یعنی قلمروی واقعی) تطابقی وجود نداشته باشد. در اینجا مفهوم حاکمیت دولت بر قلمرو انحصاری، اصلی‌ترین مسئله‌ی مورد سوال است. ادعای این مقاله چنین است؛ به واسطه ضعف در نظارت مطلوب دولت در مناطق پیرامونی (قومی)، قلمروی مؤثر ملی، از ناحیه حاکمیت حقیقی دولت و به تبع آن گسست‌های قومی دچار چالش است. البته این تعارض از ناحیه قومیت در جامعه ایران بیشتر ریشه در ابعاد گوناگون احساس محرومیت نسبی دارد - که در مورد قوم بلوچ نسبت به سایر اقوام ایرانی، حادث است. با تقسیم شکاف‌های قومی [بلوچ] به دو دسته درونی و بیرونی؛ مهمترین دلایل شکاف‌های بیرونی اینگونه است: ضعف در بنیان‌های جغرافیایی و برنامه آمایش سرزمین، تعارضات ساختی دولت در ایران و به تبع؛ محرومیت‌های چندگانه (اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی). از این سو، هویت‌خواهی قومی - مذهبی در ورای مرزهای ملی ایران، مهم‌ترین عامل بیرونی شکاف قومی [بلوچ] است. اجمالاً عوامل مذکور از ناحیه قوم بلوچ، قرائت صحیح اعمال حاکمیت بر قلمروی مؤثر ملی در ایران را شکننده و آسیب‌پذیر ساخته است.

کلید واژه‌ها: ایران، قوم بلوچ، قلمروی مؤثر ملی، محرومیت نسبی، شکاف‌های قومی

مقدمه

«قلمرو» اصطلاحی سیاسی و حقوقی است معطوف به ارتباط حاکمیت، زمین و مردم. و نمود عینی و فضایی حق مالکیت بر سرزمینی است که حاکمیت مدعی آن است. قلمروها نشانگر اعمال قدرت بر فضاها می‌باشند که تمام

وجوه حیات سیاسی را دربرمی‌گیرند. به زبان جغرافی‌دانان سیاسی، قلمرو گستره فضایی قدرت و منابع مادی تأمین‌کننده آن قدرت به حساب می‌آید. بر این اساس، مفهوم قلمرو حاکمیت سیاسی در مثلث قدیمی قلمرو، دولت و ملت تعریف می‌شود و به زمین، منابع و مردمی گره می‌خورد که آنجا زندگی می‌کنند (ستاری، ۱۳۹۵: ۶۸). بدیهی است که دولت، هنگامی در قلمرو یک کشور واقعیت وجودی می‌یابد که مفهوم حاکمیت را در خود داشته باشد و توان اعمال حاکمیت خود به را بر مردمان در آن کشور واقعیت ببخشد. به تعبیری ساده‌ترین معیار موفقیت یک کشور در اعمال حاکمیت آن، توانایی آن کشور برای ادامه بقا است که به میزان بسیار زیادی نشان دهنده توانایی حکومت (دولت) برای هماهنگ کردن دیدگاه‌های متضاد گروه‌های مختلفی است که در درون مرزهای آن حکومت (دولت) زندگی می‌کنند (مویر، ۱۳۷۹: ۱۹۵)؛ اینجاست که مفهوم «قلمروی مؤثر ملی» معنا پیدا می‌کند. درحقیقت، قلمروی مؤثر ملی، به این اصل مربوط می‌شود که ممکن است میان سراسر قلمرو (حقوقی) و منطقه‌ای که به طور مؤثری تحت کنترل دولت است (یعنی قلمروی واقعی) تطابقی وجود نداشته باشد. از این حیث، چنانچه دولت نتواند همانگ‌کننده آراء و دیدگاه‌های متضاد مردمش (قومیت‌ها و اقلیت‌های، نژادی، دینی و مذهبی) در سرتاسر قلمرو باشد؛ یعنی تسلط حکومت بر قلمرو بیشتر حقوقی باشد تا حقیقی (اثرگذار)؛ در این صورت نمی‌تواند حاکمیت مؤثری بر قلمروی خود داشته باشد. ازینرو مرکزگرایی و اهتمام به هویت قومی به جای هویت ملی امری اجتناب‌ناپذیر است. این مسئله در جوامع چند قومیتی حادثر است. بخصوص اینکه اقوام در اکثر کشورها با قرار گرفتن در نواحی حساس پیرامون، به شدت تحت تأثیر فرهنگ اقوام هم نوع خود در واری مرزهای همسایگان هستند. لذا در این جوامع، در شکل چالش‌های حاکمیتی دولت ملی؛ علی‌رغم دلایل بسیاری که برای مرکزگرایی اقوام می‌تواند وجود داشته باشد، در بیشتر مواقع، نابرابری در فرصت‌ها (اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و غیره)، تقویت‌گر و عامل اصلی - گونه‌ای از نیروهای گریز از مرکز و واگرا (به شکل گونه‌های مختلف قوم‌گرایی) است. ریشه‌یابی تاریخی درگیری‌های اقوام با دولت مرکزی در ایران نشان دهنده‌ی این مطلب است که در سرتاسر قرن بیستم دولت‌های وقت ایران با اقوام درگیری‌های عمده و توأم با سرکوب را در کارنامه خود دارند. البته بخش عظیمی از این سرکوب‌ها و نزاع حکومت مرکزی با اقوام به دلایلی چند مانند شورش، خودگردانی محلی، فتنه انگیزی دول بیگانه (بریتانیا و شوروی) و غیره بوده است. غیرازاین، بخش دیگری از مسائل قومی در ایران را باید ناشی از اقدامات نخبگان سیاسی در قرن بیستم به تبعیت از تحولات پروژه دولت - ملت‌سازی در اروپا دانست. آنجایی که آنها برای یکپارچه سازی و ادغام قومیت‌ها (هویت قومی) در هویت ملی در پی آن بودند که زمینه‌های یکپارچگی ملی را آن گونه که اروپای مدرن طی کرد بود طی نمایند. به همین خاطر برای یکپارچه سازی سرزمینی نیاز به حذف خرده فرهنگ‌های ملوک الطوائفی موجود بود. این مسئله نه تنها، به پروژه دولت - ملت‌سازی جهت یکپارچگی ملی کمکی نکرد که مضر هم بود؛ زیرا - ایلات و طوایف نه تنها دچار تغییرات گسترده‌ای شدند، بلکه بسیاری از آنها به هویت قومی با رویکرد سیاسی تبدیل شدند (احمدی، ۱۳۷۸: ۱۸۳). جدای از همه این مسائل؛ ماهیت دولت متمرکز و تک‌ساخت در گذشته و حال، مفهوم مرکز - پیرامون را پدید آورد که به نوبه خودر شکل‌گیری بی‌عدالتی (مرکز) نسبت فضای پیرامون (عمدتاً قومی) کم تأثیر نبوده و نیست. در مورد بلوچ‌ها

شکل‌گیری مرکز - پیرامون، در کنار سایر گسست‌های جغرافیایی (فقر منابع، خشکی و کم آبی، فاصله تا تهران و...) منطبق بر نوعی جبر ایدئولوژیک مبتنی بر مذهب مجزا است - که گونه‌ای از محرومیت‌های چندگانه اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و... را در برداشته است.

سؤالات تحقیق

۱. اصولاً چه ارتباطی بین قلمروی موثر ملی، محرومیت نسبی و مسائل قومی وجود دارد؟
۲. قلمروی موثر ملی دولت، در ایران از ناحیه مسائل قومیت بلوچ، با چه چالش‌هایی مواجه است؟

فرضیات تحقیق

۱. ایده اصلی تئوری محرومیت نسبی این است که نابرابری عموماً منجر به نارضایتی شده و نارضایتی می‌تواند منشاء اعتراض و شورش باشد. این مسئله از جانب اقوام حاکمیت دولت بر قلمروی سرزمینی را تحت شعاع قرار داده و مفهوم قلمروی موثر ملی دولت بر پهنه سرزمین را زیر سوال می‌برد
۲. ضعف در بنیان‌های جغرافیایی، فقدان برنامه آمایش سرزمین، تعارضات ساختی دولت در ایران و بخصوص محرومیت‌های چندگانه (اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی) قرائت صحیح اعمال حاکمیت بر قلمروی موثر ملی در ایران را از ناحیه نواحی بلوچ نشین، شکننده و آسیب‌پذیر ساخته است

اهداف و روش تحقیق

این تحقیق در پی پاسخ به سوالات مطرح شده است. هدف اصلی پژوهش، شناسایی مولفه‌های تأثیرگذار بر تنش‌های قومی بلوچ است که به تبع از مسائلی (گونه‌های محرومیت، تعارضات ساختی دولت، عوامل جغرافیایی و عوامل موثر بیرونی) می‌تواند اصل حاکمیت موثر ملی (نظارت حقیقی بر قلمرو) در ایران را تحت شعاع خود قرار دهد. این پژوهش براساس ماهیت و روش در زمره پژوهش‌های کیفی و از توصیفی - تحلیلی است. اطلاعات مورد نیاز به شیوه اسنادی و با مراجعه به منابع معتبر چون کتب، مقالات و گزارش‌های معتبر گردآوری شده است.

پیشینه تحقیق

پژوهشگران	سال	هدف	نتایج (یافته‌ها)
مراد کاویانی‌راد	۱۳۸۶	بررسی تأثیر مشارکت سیاسی بر ناحیه‌گرایی فرهنگی	مشارکت بلوچ‌ها در فرایند توسعه ملی و واگذاری امور فرهنگی (مذهبی) به آنها باعث کاسته شدن ناحیه‌گرایی فرهنگی قوم بلوچ است (۱۱۶-۱۱۷).
زهرا احمدی‌پور و همکاران	۱۳۹۰	مطالعه عوامل ناامنی در ابعاد داخلی و خارجی در جنوب شرق ایران	با تقسیم عوامل ناامنی در جنوب شرق ایران به دو دسته داخلی و بیرونی، بیشترین دلایل ناامنی را منشاء بیرونی دانستند (۱۳-۴۴).

پژوهشگران	سال	هدف	نتایج (یافته‌ها)
برزین ضرغامی و سلمان انصاری‌زاده	۱۳۹۱	بررسی فرصت‌ها و تهدید های ژئوپلیتیکی قوم بلوچ از منظر شکاف‌های سیاسی- اجتماعی	آنها بخش بزرگی از چالش‌های بزرگ، ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی را ناشی از عقبه قومیت‌ها در جداره‌های مرزی کشورها همسایه می‌دانند. آنها واگرایی قومی در ایران را رد می‌کنند و بیشتر به شکاف‌های مقطعی سیاسی- اجتماعی معتقدند (۹۵-۱۱۰).
عیسی ابراهیم‌زاده و همکاران	۱۳۹۵	بررسی تأثیر مؤلفه‌های ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیک مناطق مرزی استان سیستان و بلوچستان بر آمیش سرزمین استان	نتایج پژوهش نشان می‌دهد، متغیرهای ژئواکونومیک دارای بیشترین تأثیر در کاهش دوگانگی منطقه و کاهش شکاف‌های مرکز- پیرامون و آمایش سرزمین استان است. در این بررسی متغیرهای ژئوپلیتیکی قومی- مذهبی دارای اثر منفی و کاهنده بر آمایش سرزمین استان بودند (۱-۲۶).
حمیدرضا محمدی و ابراهیم احمدی	۱۳۹۵	تأثیرپذیری بلوچ‌های ایران و استان سیستان و بلوچستان از چالش‌ها و حفرهای دولتی کشور پاکستان	نتایج پژوهش نشان می‌دهد، با وجود عقبه مذهبی و قومی و در سایه نارضایتی از حکومت داخلی؛ تأثیرپذیری قوم بلوچ از مسائل داخلی همسایگان (پاکستان) اجتناب‌ناپذیر است (۱۰۳-۱۲۹).
محمد رضا شعبانی اصل و امین پاشایی هولاسو	۱۳۹۶	شناسایی عوامل مؤثر بر شکل‌گیری پدیده تروریسم در استان سیستان و بلوچستان	پنج عامل سلفی‌گری و افراط‌گرایی در منطقه؛ جنبش اقلیت مذهبی؛ تفاوت قومی - مذهبی با حکومت مرکزی؛ جنبش اقلیت قومی و انزوای جغرافیایی و دوری از مرکز سیاسی حکومت بیشترین نقش را در شکل‌گیری تروریسم و خشونت در استان سیستان و بلوچستان بر عهده داشتند (۱-۳۰).
رضا محمداوغلی یعسوب اصغری نیازی	۱۳۹۶	عوامل مؤثر بر گرایش به رفتارهای خشونت‌آمیز در میان شهروندان اهل سنت بلوچ زاهدان	آنها سه فرضیه اصلی را مطرح کردند. در نتیجه با تأیید هر سه فرضیه به این نتیجه رسیدند که احساس محرومیت نسبی (در فرضیه دوم) بیشترین تأثیر را بر متغیرهای خشونت سیاسی داشته است که مولفه آشوب بیشترین تأثیرپذیری را در این میان نشان می‌دهد (۷۳-۹۶).

چارچوب مفهومی و نظری

حاکمیت دولت و «قلمروی مؤثر ملی»^۱

دولت‌ها همواره در رویارویی با چالش‌ها اعم از چالش‌های خارجی یا داخلی درگیر تلاش مداوم برای تحمیل سیطره خود بر قلمرو ملی هستند (مویر، ۱۳۷۹: ۱۹۴). آنها در پی‌آند که منطقه‌ای به نام منطقه حاشیه در درون کشور نداشته و در مقابل همه سازوکارهایی که «منطقه هسته» را از کارآمدی بیشتری برخوردار کرده به سایر مناطق توسعه دهند و مناطق حاشیه را تنش‌زدایی کنند. دولت‌ها مایلند که با «مرکزگرا» کردن نیروهای «مرکزگرای» به تقویت یکپارچگی ملی خود بپردازند و هویت ملی یکسانی را برای ملت تعقیب کنند. هدف اساسی هر دولت در مقام مرجع سازمان‌بخشی زمین و مردم، کنار هم آوردن بخش‌های مختلف سرزمین و افراد مناطق مختلف گستره دولت تحت نظام سازماندهی شده واحد است. در همه این موارد تلاش برای کنترل و انحصار کامل روابط سیاسی داخلی، یا به عبارت ساده‌تر ایجاد و حفظ قانون و نظم می‌باشد (Dikshit, 1990: 120). یک مفهوم جغرافیایی قدیم که

¹ Effective National Territory

می‌تواند برای بررسی این روند (نظارت بر قلمرو) به‌طور مفیدی به کار گرفته شود، مفهوم «قلمروی مؤثر ملی» است. این مفهوم را نخستین بار جغرافی‌دان مطرح آمریکایی، پرستون بی. جیمز^۱ در باره آمریکای لاتین پیشنهاد کرد؛ جایی که چندین دولت صاحب نواحی وسیعی بودند که به‌طور مؤثری بر آنها حکومت نمی‌شد. وی «قلمروی مؤثر ملی» را به عنوان آن بخش از قلمروی دولت تعریف کرد که عملاً به حمایت اقتصادی از شهروندان کشور کمک می‌کند (James, 1959: 11). همچنین که دویچ، مفهوم «قلمروی مؤثر ملی» را، «قلمروی مؤثر» می‌نامد. وی اشاره می‌کند: «برای اینکه دولت پایدار بماند، دستورات آن (از قبیل قوانین، احکام، مقررات و ...) باید برای اکثر مردم و در زمان‌های مختلف لازم الاجرا باشد. بنابراین: «حدود قلمروی حکومت عبارت است از حدود احتمالی کسب فرمان برداری عمومی، هم در خصوص سرزمینی که آن حکم در آنجا به‌طور مؤثر اجرا می‌شود و هم در خصوص اشخاصی که احتمالاً از آن اطاعت می‌کنند» (Deutsh, 1981: 342). وی استدلال می‌کند، از آنجایی که «فاصله»، دارای ابعاد فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، جغرافیایی و همچنین طولی است؛ هرچه فاصله مردم از دولت مرکزی بیشتر باشد، احتمال کمتری وجود دارد که آنها از دستورات دولت پیروی کنند و مهم‌تر از فاصله فیزیکی، فاصله روانی میان گروه‌ها است. «از زمانی که دولت‌ها بر حسب فعالیت‌ها و توانایی‌های جمعیت‌هایشان وجود داشته‌اند، کاهش احتمال فرمانبرداری با افزایش فواصل روانی همراه است که خود اندازه دولت‌ها را محدود کرده است» (Deutsh, 1981: Ibid). اجمالاً، مفهوم «قلمروی مؤثر ملی» در تعریف کلی و جامع‌تری، به این حقیقت مربوط می‌شود که ممکن است میان سراسر قلمرو (حقوقی) و منطقه‌ای که به‌طور مؤثری تحت کنترل دولت است (یعنی قلمروی واقعی) تطابقی وجود نداشته باشد (مویر، ۱۳۷۹: ۱۹۷)؛ این امر سبب می‌شود که مفهوم «قلمرو مؤثر ملی» یک دولت به چالش کشیده شود و نظارت دولت بر منطقه و اگر کاهش یابد. ادامه‌ی چنین روندی است که مفاهیم «منطقه هسته»^۲ و «منطقه حاشیه‌ای» را در درون فضای یک کشور ظاهر می‌کند.

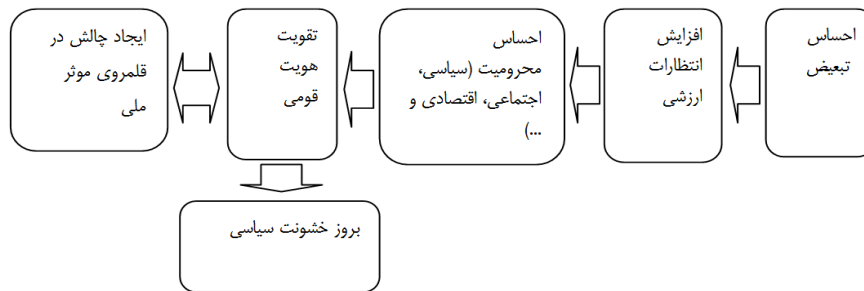
محرومیت نسبی و کنش‌های رفتاری اقوام

اساساً محرومیت نسبی بر دو نوع است؛ ۱- محرومیت درون‌زا: محرومیتی است که ناشی از ضعف و ناتوانی خود فرد یا گروه باشد؛ ۲- محرومیت برون‌زا: محرومیتی است که ناشی از عملکرد و سازوکارهای خارجی و فارغ از ویژگی‌های فرد و یا گروه باشد. این نظریه به صورت تک بعدی، علت واگرایی و کاهش همگرایی قومی را احساس محرومیت نسبی ناشی از ضعف عوامل بیرونی و ساختاری از جمله ضعف نهادهای سیاسی و اقتصادی دولت و ... در قبال افراد قوم مورد نظر می‌داند. به عبارت دیگر، احساس محرومیت برون‌زا باعث عدم گرایش به همگرایی بین اقوام و افزایش تنش بین آنها می‌شود (عباس‌زاده و همکاران، ۱۳۹۶: ۱۳۹). اساس تئوری محرومیت نسبی بیشتر متمرکز بر نوع دوم محرومیت است؛ محرومیتی که ناشی از رفتار و کنش‌های جامعه و واکنش‌های رفتاری اقوام است. درحقیقت، دیدگاه نظری محرومیت در سطح کلان مدعی است که سطوح نابرابری اقتصادی از طریق تاثیرگذاری روی سطوح انسداد اجتماعی، منبع ساختاری برای تولید فشار و ناکامی و بالطبع احساس

¹ Preston E. James

² core area

محرومیت نسبی است. ایده اصلی تئوری محرومیت نسبی این است که نابرابری عموماً منجر به نارضایتی شده و نارضایتی نیز به سمت نظام تصمیم‌گیری که ناتوان از اصلاح و ترمیم عدم توازن اجتماعی است معطوف می‌شود (سیاسی شدن نارضایتی‌ها) و آن هم موجب کنش‌های جمعی علیه حکومت می‌شود (Gurr, 1970: 115). گر معتقد است که نابرابری بیشتر یک منبع تضاد است. نابرابری‌ها می‌توانند از طریق ایجاد تضاد توزیعی تبدیل به خصومت کلی و انتشاری شوند و به شکل جرم و جنایت تجلی نمایند و با اینکه اگر امکان تحرک سیاسی وجود داشته باشد تبدیل به خشونت شوند و به صورت شورش تظاهر خارجی پیدا کنند. ناکامی و نارضایتی، تنها به منابع و عوامل اقتصادی (مثل نابرابری اقتصادی) محدود نمی‌شود و می‌تواند ریشه‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی نیز داشته باشد. از دید گر (۱۹۶۸)، «تبعیض» بیش از صرف نابرابری، موجد ناکامی و احساس محرومیت شده و اغلب منجر به پرخاشگری و کنش‌های خشونت‌آمیز می‌شود. منظور از تبعیض گروهی به عنوان نوع خاصی از نابرابری، هرگونه انسداد محدودیت بر روی برخی گروه‌های اجتماعی است (Gurr, 1968: 56-58). تئوری محرومیت نسبی برای تشریح منشأ اعتراضات و بعضاً بحران‌های قومی و جنگ‌های داخلی در مطالعات اجتماعی کاربرد زیادی دارد. براساس این دیدگاه، شورش و بحران‌های سیاسی هنگامی صورت می‌گیرد که مردم به این نتیجه برسند که کمتر از آنچه حقتشان است، امکانات دریافت می‌کنند. به همین جهت، گروه‌هایی که خود را در مقایسه با سایر گروه‌ها، حاشیه‌ای و فاقد قدرت و نفوذ می‌پندارند، برای رفع این نارضایتی‌ها به کنش جمعی روی می‌آورند (محموداوغلی و اصغری‌نیزی، ۱۳۹۶: ۸۱). نتیجه این است که گروه‌ها و اقوام مذکور برای دست یافتن به حقوق و منافع بیشتر یا تسکین دادن سرخوردگی ناشی از محرومیت، به پرخاشگری و خشونت سیاسی متوسل می‌شوند. البته این کنش جمعی و خشونت سیاسی، مستقیماً به شورش منتهی نمی‌شود، بلکه واکنش ذهنی یا روانی در قبال این شرایط است که عامل تعیین‌کننده محسوب می‌شوند (صالحی‌امیری، ۱۳۸۵: ۹۲). از این منظر، بدیهی است که - هر قدر میزان احساس محرومیت در یک قوم بیشتر باشد و آن قوم احساس کند، فرهنگ و زبان و ارزش‌هایش مورد تعرض و استحاله قرار گرفته است، گرایش به حفظ فرهنگ و آداب و رسوم قومی در آن قوم تشدید می‌شود که در حالت افراطی به صورت قوم‌مداری متجلی خواهد شد. نقطه نظر مورد تأیید گر، آن است که وقوع خشونت اولیه در میان گروه همگنی از محرومان، معمولاً به واکنش‌های غیرعقلانی در مقابل محرومیت شدید خواهد انجامید. چنانچه در فرهنگ یا خرده فرهنگی خشونت امری پسندیده یا مناسب دانسته شود، احتمال بروز خشونت داخلی در جامعه که چنین فرهنگی را از راه فرآیندهای جامعه‌پذیری منتقل می‌کند، بیشتر خواهد شد. اگر خشونت روزنه مناسبی برای تنش‌ها گردد، یا چنان چه مقامات را به اصلاح سرچشمه‌های محرومیت تشویق نکنند، خشونت داخلی قادر خواهد بود به یک فعالیت گروهی تبدیل گردد. از جمله خشونت‌های یک جامعه می‌توان به بروز اختلاف قومی و تضاد میان اقوام با دولت مرکزی اشاره کرد. گر در تبیین این کشمکش‌ها از احساس تبعیض شروع کرد. وی می‌نویسد: اساساً هویت قومی زمانی اهمیت پیدا می‌کند که با افراد یک گروه قومی به واسطهٔ تعلقاتشان به آن گروه، رفتاری تبعیض‌آمیز در مقایسه با گروه‌های دیگر صورت گیرد؛ یعنی یک گروه قومی، به دلیل قومیت خود در معرض سرکوب، آزاد یا محرومیت از برخی از حقوق و مزایا قرار بگیرند (عباس‌زاده و همکاران، ۱۳۹۶: ۱۴۰).



مدل نظری پژوهش؛ با استناد به نظریه محرومیت نسبی تدرابرت گر (نویسندگان)

یافته‌های پژوهش

زمینه‌های داخلی تهدید

بنیان‌های ضعیف جغرافیایی

در مطالعه نواحی پیرامونی ایران، به‌ویژه منطقه‌ی بلوچ نشین، توزیع امکانات، منابع و سرمایه‌های ملی، تابعی از فاصله جغرافیایی است. براساس «قاعده معکوس در مرکز - پیرامون»، در کشورهایی مانند جمهوری اسلامی ایران که تمرکزگرایی در روند تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری، مشهود است هر چه میزان فاصله استان‌ها از مرکز بیشتر می‌شود به همان میزان توجه متولیان امر برای حمایت‌های توسعه‌ای کاهش می‌یابد، به‌طوری که اکثر استان‌های پیرامون بر طبق این قاعده در ردیف استان‌های محروم‌اند (طالبی و عسکری، ۱۳۹۰: ۱۶). توسعه نامتوازن فضاهای جغرافیایی کشور به‌ویژه در مناطق مرزی، جنوب شرق کشور موجب گسست وحدت و همبستگی ملی شده و منجر به واکنش تحرکات و اگراییانه در این مناطق می‌شود. اقلیم خشک، کویر و کمبود آب همراه با ساختار قبیله‌ای و اجتماعات انسانی کم‌شمار در قالب شهرها و روستاهای پراکنده سبب نوعی جبر جغرافیایی در زندگی مناطق جنوب شرق کشور شده است. همچنین کمبود خاک زراعی پس از کمبود آب، به‌عنوان اصلی‌ترین تنگنای توسعه سیستم‌های بلوچستان است. در مجموع ضعف شرایط زیستی در این منطقه موجب تراکم کم و پراکندگی زیاد جمعیت و همچنین مهاجرت خصوصاً از مناطق روستایی به شهرها و سایر استان‌ها شده است که با خشکسالی‌های پی‌درپی سال‌های اخیر بر شدت آن افزوده شده است. این امر موجب شکل‌گیری فضای خالی از سکنه گسترده در جنوب شرق کشور شده است. این فضاهای خالی، فضاهای گسترده و مناسبی را برای فعالیت‌های ضد امنیتی از جمله قاچاق مواد مخدر، شرارت و... فراهم آورده است (ایزدی و دبیری، ۱۳۹۲: ۱۰۲).

ضعف در برنامه‌ریزی آمایش سرزمین

ذکر این نکته ضروری است که نباید با پاک کردن صورت مسئله عدم توسعه استان سیستان بلوچستان را تماماً ناشی از شرایط جغرافیایی (فاصله تا مرکز، فقر منابع، خشک سالی و...) دانست، زیرا به نوعی ناظر بر جبر و شانه خالی کردن از مسئولیت‌های است؛

در این باره سید محمود حسینی (استاندار اسبق سیستان و بلوچستان) در پاسخ به این سوال که آیا دور دستی آن (فاصله استان) و وجود بزرگترین کویر کشور در حاشیه آن عامل این نابرابری بوده است؟ وی این‌گونه پاسخ می‌دهد:

«به عنوان عامل اصلی هرگز! تاحدودی نقش دارد، ولی نباید ما را گمراه کند. عامل اصلی رویکرد برنامه‌ریزی و تفکر مدیریتی است که در برنامه‌های توسعه و نظام تدبیر (نظام مدیریت و برنامه‌ریزی) وجود داشته و بقایای آن همچنان تأثیرگذار است. به عبارتی دیگر، مشکل اصلی یک فاصله معرفتی است که به تفاهم مدیریت با منطقه باز می‌گردد. اصلاً نظام برنامه‌ریزی منطقه‌ای یا مدیریت منطقه‌ای از ابتدایی که برنامه‌ریزی در ایران شروع شده است، غایب بوده و به صورت متمرکز عمل کرده است. البته ایده این بوده است که ما می‌آییم منطقه مرکزی ایران را بر حسب قاعده مرکز - پیرامون توسعه می‌دهیم، و این توسعه از مرکز به پیرامون سرریز می‌شود و به مناطق دور دست‌تر می‌رسد» (حسینی، ۱۳۹۴: ۳۲).

وی همچنین در باب آمایش جمعیت با تناسب سطوح تمرکز امکانات در کشور چنین می‌گوید:

«ما در نظام برنامه‌ریزی مان آمایش جمعیتی نداریم و کلاً برنامه آمایش در برنامه‌های ما مفقود است. می‌دانید که در موقعی ۹۰٪ جمعیت در ۴۹٪ از مناطق کشور یعنی در نیمه شمال غربی زندگی می‌کردند و ۱۰٪ جمعیت در ۵۱٪ مناطق کشور، یعنی نیمه شرقی - جنوبی‌اند. الان این توازن در حال به هم خوردن است؛ یعنی تعداد بیشتری از جمعیت، به مناطق مرکزی مهاجرت می‌کنند؛ یعنی به استان‌هایی که در آنها فرصت اشتغال، و رشد و تحصیل و پیشرفت وجود دارد؛ مثل تهران، مرکزی، قزوین، البرز، قم، اصفهان و حتی خراسان رضوی. پس ثقل ۹۰٪ جمعیت در این ۴۹٪ مناطق کشور به سمت مناطق بیشتر توسعه یافته می‌آید» (همان: ۳۲).

به‌طور اجمالی در نظر گرفتن توانمندی‌های این استان با رویکرد برنامه‌ریزی آمایشی می‌تواند تا حد زیادی منجر به توسعه پایدار (امنیتی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و...) این استان شود. استان سیستان و بلوچستان در جنوب شرقی کشور و در کرانه‌های دریای عمان و در همسایگی کشورهای افغانستان و پاکستان قرار دارد، استان سیستان و بلوچستان از حیث ژئوپلیتیکی دارای موقعیت گذرگاهی، بندری و ترانزیتی است. از سه کریدور بزرگ دنیا دو کریدور و از جمله کریدور شمال - جنوب از این استان می‌گذرد. سیستان و بلوچستان مسیر توسعه محور شرق و راه سنتی جاده ابریشم است. این استان به واسطه سواحل مکران و بندر دریایی و منطقه آزاد چابهار مسیر ترانزیت به کشورهای منطقه (افغانستان، پاکستان و آسیای مرکزی) و بسیاری از کشورهای جهان است. همچنین که مجاورت سیستان و بلوچستان با حوزه خلیج فارس می‌تواند ظرفیت‌های ترانزیتی و اقتصادی این استان را از حالت بالقوه به بالفعل تبدیل کند و یک منطقه ترانزیت در جنوب شرق ایران بیافریند. علاوه بر اینها بندر کنارک، بازارچه‌های مرزی و پهنه گسترده صنایع انرژی در استان قابلیت‌های ژئواکونومیکی استان را دوچندان کرده، که با شناسایی نقاط ضعف در این حوزه و کاهش تهدیدها درون منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در ابعاد ژئوپلیتیکی قومی - مذهبی و سیاسی می‌توان به یک آمایش سرزمینی مطلوب و کاهش دوگانگی منطقه‌ای و همچنین کاهش شکاف بین مرکز - پیرامون دست یافت (ابراهیم‌زاده و همکاران، ۱۳۹۵: ۲۲). بدیهی است که توسعه یافتگی کشور به‌ویژه در مناطق مرزی که عوامل

واگرایی و ناامنی در آنجا قوی تر است، قدرت ملی را افزایش داده و افزایش قدرت ملی نیز منجر به افزایش وزن ژئوپلیتیکی می‌شود (احمدی‌پور و همکاران، ۱۳۹۰: ۳۱).

روند متناقض تکامل دولت و فروپاشی نظم حاکم بر سازمان قبیله‌ای

با پدیدار شدن دولت مدرن از ابتدای قرن کنونی، وضعیت سیاسی ایران به شدت تغییر کرد. اگرچه پیدایش دولت مدرن در انطباق کامل با دولت ملی اروپایی نبود، اما نخبگان سیاسی این دوره خواهان ایجاد دولت بوروکراتیک مدرن بودند تا ابزار اصلی وحدت ملی و مدرنیسم باشند. آنها با الهام از اندیشه‌ی دولت - ملت‌سازی در اروپا امیدوار بودند که همان فرآیند شکل‌گیری کشور را طی کنند که غرب تجربه کرده بود (احمدی، ۱۳۷۸: ۱۸۳). گروه‌های ایلی و قبیله‌ای در ایران، تا ظهور دولت مدرن در ساختار اجتماعی - سیاسی نقش آفرین بودند. بیشترین حکومت‌هایی که در ایران پس از اسلام به قدرت رسیدند، از گروه‌های ایلی و قبیله‌ای برخاستند. در اوایل قرن بیستم، در پی مرکزگرایی دولت مدرن در ایران، گروه‌های ایلی و قبیله‌ای در همان شکل سنتی خود وجود داشتند، اما تحت تأثیر فرایندهای جهانی و تبلور این گروه‌ها در شکل و ساختار سیاسی از یک سو، و تمرکزگرایی در فرایند ملت‌سازی در ایران از سوی دیگر، گروه‌های ایلی و قبیله‌ای به گروه‌های قومی تبدیل شدند. در واقع مرکزگرایی شدید دولت مدرن در اوایل قرن بیستم، به همراه مرکزگرایی گروه‌های ایلی و قبیله‌ای، در قالب قومیت‌گرایی در شکل و ساختار سیاسی بود و دولت مطلقه از عهده کار ویژه‌های اجتماعی و فرهنگی متناسب با شرایط زمان برنیامد (افضلی و ضرغامی، ۱۳۸۸: ۸۴). بی‌شک بحران‌های قومی در ایران، پس از پیروزی انقلاب اسلامی در مناطقی چون کردستان، ترکمن صحرا و بلوچستان محصول فرآیند مدرنیزاسیون در دوران سلسله پهلوی بوده است. از این تاریخ افزایش درآمدهای نفتی، رشد ناموزون و نابرابری‌های منطقه‌ای در کنار دیگر جنبه‌های مدرنیزاسیون نظیر گسترش امکانات اطلاعاتی - ارتباطی و مواصلاتی، افزایش میزان کتاب‌خوانی و سطح آگاهی‌های عمومی، تحرک اجتماعی و رشد بی‌رویه مصرف‌گرایی خیزش انتظارات و توقعات را دامن زده است. از این زاویه و بدون در نظر گرفتن دیگر عوامل ذی‌مدخل، روابط قومی در اولین سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران محصول توأمان واقعیت عینی و ذهنی تصور «محرومیت نسبی» در بین گروه‌های قومی بوده که به صورت تنش و منازعه جلوه‌گر شده است (سلیمی‌فر، ۱۳۷۶: ۱۷۲). در نتیجه، ایلات و طوایف نه تنها دچار تغییرات گسترده‌ای شدند، بلکه بسیاری از آنها به هویت قومی با رویکرد سیاسی تبدیل شدند؛ زیرا برای کشور ازی نیاز به یکپارچگی سرزمینی با حذف خرده فرهنگ‌های ملوک‌لطوایفی موجود بود. بنابراین لازم بود کارهایی انجام شود تا تحولات گسترده‌ای را در ساختار ایلات و طوایف به وجود آورد (احمدی، همان: ۱۸۳). به صورت طبیعی جامعه قومی بلوچ نیز بی‌نصیب از این تغییرات نبود. در دولت پهلوی دوم ساختار مسلط بر جامعه بلوچ، ساختار طایفه‌ای و سرداری بوده است که با ظهور دولت مدرن، این ساختار دستخوش تحولات اساسی شد. گرچه در دوره‌های مختلف تاریخی حکومت مرکزی سعی در کنترل طوایف و سرداران بلوچ را داشت، اما در دوره ضعف حکومت مرکزی، سرداران بلوچ در رأس طوایف آغاز به گسترش حوزه‌ی نفوذ خود می‌کردند (Salzmann, 1971: 434)، این ساختار کماکان دچار تحول شد تا جایی

که با پیروزی انقلاب اسلامی ساختار سنتی سرداری به‌کلی رو به ضعف نهاد؛ ازینرو ساختار قبلی - در قالب‌های جدیدی همچون مولوی‌ها آغاز به فعالیت کرده است (پیشگاهی‌فرد و امیدی‌اواج، ۱۳۸۸: ۶۵). امروزه مولوی‌ها به عنوان گروه مرجع در ساختار قومی بلوچ نفوذ بالایی دارند و بر مناسبات اجتماعی تأثیر فراوان دارند. همان‌گونه که عنوان شد - به‌طور کلی، به‌سبب تحولات ناشی تکامل دولت [مدرن] در ایران به‌مراتب مطالبات و خواسته‌های گروه‌های مختلف قومی، حکومت مرکزی را به چالش مواجهه کرد، به طوری که در آن برهه زمانی، حکومت مرکزی با یکدست‌سازی، بنیان‌ها و خواسته‌های قومی را ناخواسته به سوی مطالبات پایدار سوق داد (افضلی و ضرغامی، همان: ۸۵).

تعارضات ساختاری دولت در ایران

بر اساس دیدگاه دیوان سالارانه، در طول تاریخ دولت در ایران به صورت ساختاری اداری عریض و طویل، متمرکز و مبتنی بر نظام دیوان سالاری گسترده است. در این دیدگاه دولت قائم به ذات «فوق تمام جامعه» است - که نظام دیوان سالاری و قدرت نظامی مبناء و اهرم‌های سلطه آن را شکل می‌دهند (همایون کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۲۲). در این رویکرد تحلیلی، دولت از آنچه به شکل ساختاری واحد و مسلط بر جامعه ظاهر می‌شود که جامعه به علت فقدان طبقات و گروه‌های اجتماعی مستقل و قدرتمند، به شکل توده‌ای اجتماعی یک‌دست در مقابل دولت به شکل یک هیئت اجتماعی فاقد قدرت، بی‌اراده و فرمان‌بردار صرف ظاهر می‌شود؛ زیرا دولت به‌لحاظ تاریخی به دلیل سلطه مداوم اقتصادی، نظامی و نظارتی بر جامعه به واسطه تشکیلات دیوان سالاری، همواره مانع از شکل‌گیری طبقات، نهادها و انجمن‌ها مستقل و ریشه‌دار در جامعه بوده و بر شهرها و نواحی اقامت جماعت‌های روستایی سلطه یک‌جانبه داشته است (سیف، ۱۳۸۰: ۱۴۰-۱۴۱). در این توصیف، نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران از لحاظ صوری مرکب از عناصر الگوهای مختلف نظام حکومتی است. در ساختار نظام جمهوری اسلامی ایران - عناصر فرایند پارلمان، دموکراسی، تمرکزگرایی، تمرکز زدایی، کاریزمایی، کثرت‌گرایی، جامعه‌ی مدنی و غیره مشاهده می‌شود که هر کدام از نوعی از نظام‌های سیاسی تعلق دارند، به همین دلیل منشأ تعارضات ساختی و رفتاری میان حاملان این عناصر و گاهی اوقات تنش‌های سیاسی و اجرایی در مدیریت امور کشور را پدید می‌آورند (حافظ‌نیا، ۱۳۹۱: ۲۶۴-۲۶۵). وضعیت فوق که گویای گونه‌های تعارض، بی‌تعادلی و بی‌نظمی در سطوح سیاسی، عملیاتی و کارکردی است خود عاملی است بر عدم کارایی موفق در زمینه‌های متعدد. در این بین نارضایتی از عملکرد سیاسی دولت، مسئولین و نهادهای سیاسی وقت کشور، بی‌عدالتی و تبعیض اجتماعی، گسترش روزافزون بی‌اعتمادی در جامعه، نقد ناپذیری مسئولین و عدم پاسخگویی شفاف و مسئولانه به مردم، بی‌توجهی به اجرای برخی از اصول قوانین اساسی بویژه اصولی که به صراحت حقوق فرهنگی و اجتماعی برای مردم بویژه اقلیت‌های مذهبی و اقوام ایرانی در نظر گرفته بخشی از مواردی است که ممکن است به ایجاد زمینه‌های واگرایی سیاسی در کشور منجر شود (قاسمی، ۱۳۹۳: ۶۶). مشاهده می‌شود علی‌رغم تأکید فراوان بر عدالت اجتماعی، تعادل و توازن منطقه‌ای و توسعه برابر در قانون اساسی و قوانین توسعه کشور، شاخص‌های توسعه اقتصادی - زیربنایی و اجتماعی - فرهنگی، نشان

دهنده شکاف‌های عمیق بین مناطق مرزی یا حاشیه و دیگر مناطق کشور یا بخش مرکزی می‌باشد. روحیه مرکزگریزی و برنامه‌ریزی متمرکز در ایران، زمینه‌ساز عدم رشد و شکوفایی توان‌های منطقه‌ای شده است (کاویانی‌راد، ۱۳۸۶: ۱۰۳-۱۰۴).

در پژوهش میدانی که توسط قاسمی و همکاران، (۱۳۹۰: ۵۷-۹۱) در باب همسان سازی هویت ملی و قومی در ایران انجام گرفته است نظرات برخی از نخبگان قومی بلوچ در جای خود قابل تأمل است. مصاحبه شونده‌ای با اشاره به طبیعت غیرتجزیه طلبانه جنبش‌های قومی ایران و ماهیت مستقل آنها می‌گوید:

«ما بخشی از ملت ایران هستیم، گرایش تجزیه طلبی در میان اقوام ایرانی آنچنان که در مرکز برجسته شده است وجود ندارد و بیشتر نخبگان قومی به دنبال تجربه ایران نیستند و آن را به عنوان یک راه حل در نظر نمی‌گیرند. این نخبه بلوچ بیان می‌دارد:

«اگر گروه‌های قومی از ایران جدا شوند، قطعاً شرایط بدتری به دست خواهند آورد.» برای توجیه این استدلال وی چندین سوال می‌پرسد: «بر اساس کدام ظرفیت‌های محلی امکان تجزیه وجود دارد؟ آیا سطح بیگانگی در جوامع قومی ایران به اندازه سطح بیگانگی صرب‌ها با سایر اقوام یوگسلاوی عمیق است؟ در واقع چنین نیست این جامعه در هم تنبیده است و بحث فقط در خصوص حقوق و نحوه برآورده کردن حقوق مناطق قومی است، هر چه این حقوق توسط دولت تقویت نشود میزان اعمال گریز از مرکز تقویت می‌شود. این آرزوها (اعمال حقوق قومی) نباید به عنوان تجزیه طلبی تفسیر شوند» (قاسمی و همکاران، ۱۳۹۰: ۸۲-۸۳).

دیگر مصاحبه شوند بلوچ اظهار داشت:

«به دلیل رویکرد تمرکزگرایانه دولت متأسفانه با وجود تدوین و تصویب قوانین و گنجاندن آن در قانون اساسی، عمل تمرکززدایی به فراموشی سپرده شده است. گروه‌های قومی ایران به دنبال جدایی نیستند، من فکر می‌کنم اگر ایران به سمت جدایی پیش رود، بیشتر ناشی از اشتباهات دولت مرکزی خواهد بود» (همان: ۸۴).

بی‌گمان اگر نابرابری‌های فضایی میان نواحی بر بنیاد عدالت جغرافیایی، کاسته شود احساس طرد شدگی و محرومیت کاهش یافته و از پیدایش و بروز نیروهای واگرا خواهد کاست و در نهایت از تقویت ناحیه‌گران سیاسی و جدایی‌گزین جلوگیری خواهد کرد (کاویانی‌راد، ۱۳۸۶: ۱۰۳-۱۰۴). مشخصاً سیستم مرکز - پیرامونی در ایران، منجر به برهم خوردن تعادل و توازن در توسعه میان بخش حاشیه‌ای و بخش مرکزی گردیده و احساس عقب ماندگی از مسیر توسعه، در میان گروه‌های قومی - مذهبی بستر مناسبی را جهت تکوین نواحی بحرانی پدید آورده است. گسترده‌ترین میزان واگرایی بلوچ‌ها را باید در مکران، از گوادر تا بند عباس جستجو نمود. نوار ساحلی جاسک تا گوادر (به‌استثنای بنادر نظامی و منطقه کنارک و چابهار) که در برگیرنده باهوکلالت، قصر قند، نیک‌شهر، بم‌پشت و بشاگرد است، شدیدترین واگرایی میان هسته سیاسی - اقتصادی و فرهنگی یک دولت و مناطق حاشیه‌ای را منعکس می‌سازد. بی‌شک هیچ‌کدام از نواحی حاشیه‌ای مرکزی ایران، نسبت به هسته‌ی تشکیل دهنده دولت به اندازه بلوچستان شاخص واگرایی و مرکز گریز ندارند (کریمی‌پور و محمدی، ۱۳۸۸: ۸۰). در مجموع می‌توان گفت بلوچ‌های ایرانی نسبت به سایر اقوام ایرانی، در تحولات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی ایران نقش کمتری داشته‌اند.

زمینه و بستر و چارچوب واقعی واگرایی بلوچ‌ها نسبت به هسته مرکزی ملی ناکارآمدی برنامه‌ها، طراحی‌های درازمدت و بویژه ضعف در مشارکت دادن بلوچ‌ها در مدیریت‌های کلان ملی، ناحیه‌ای و حتی محلی ایران بوده است. تا زمانی که ساختار سیاسی و مدیریتی جمهوری اسلامی ایران نتواند نقش پایه‌ای برای بلوچ در تصمیم‌سازی‌های ملی قائل شود، واگرایی ژرف قوم بلوچ همچنان ادامه خواهد داشت (کریمی‌پور و محمدی: همان).

محرومیت و شکاف‌های چندعاملی جامعه قومی بلوچ

شکاف عبارت است از تقابلی که گذرا نیست و برخاسته از متن جامعه می‌باشد (Seller, 1980: 110). شکاف زمینه‌ساز محرومیت و محرومیت دلیلی بر واگرایی اقوام و گروه‌ها است. در رویکرد چندعاملی و همه‌جانبه به محرومیت، به جای تکیه بر یک عامل به مجموعه‌ای از عوامل تکیه می‌شود. اسملسر^۱ و ابرس چال^۲، قوم‌گرایی را نوعی رفتار جمعی می‌پندارند که ناشی از مجموع عواملی مانند شرایط ساختی، محرومیت عینی اقتصادی، سیاسی و یا اجتماعی ناشی از شرایط ساختی، آگاهی از احساس محرومیت، تبلور یک ایدئولوژی و عوامل شتاب‌زا می‌باشد (مقصودی، ۱۳۸۰: ۸۶). در نظریه چند عاملی روتچیلد^۳ و شاپفلین^۴ مجموعه‌ای از عوامل ذهنی و عینی در قوم‌گرایی نقش دارند. عوامل ذهنی مشتمل بر متغیرهای روانشناختی، ایدئولوژیکی، سیاسی و فرهنگی هستند و عوامل عینی مرتبط با عوامل اقتصادی و اجتماعی هستند. در تبیین این موضوع باید گفت محرومیت قومی (بلوچ) نیز در این تعریف می‌گنجد و مشتمل بر طیفی از محرومیت‌ها و شکاف‌های، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و... است. سید محمود حسینی، استاندار اسبق سیستان و بلوچستان چنین می‌گوید:

«هر کسی که از بیرون وارد استان می‌شود، آن چه که برای او نمود پیدا می‌کند، همان فاصله‌ها است؛ فاصله‌های اقتصادی، زیرساختی، تأخیر در توسعه و نیز از جهت فرهنگی و اجتماعی که باعث آن شکاف قومی - مذهبی است که آن استان را به صورت مشخص با سایر مناطق متفاوت می‌کند» (حسینی، ۱۳۹۴: ۳۰-۳۳).

سطح برخورداری و شکاف‌های اقتصادی

از جمله عوامل ایجاد همبستگی ملی، عوامل اقتصادی است به گونه‌ای که نقش این عوامل پررنگ‌تر از سایر عوامل می‌باشد؛ زیرا در بسیاری از موارد مشاهده شده است که افراد از جهات گوناگون مثل زبان، فرهنگ، نژاد و مذهب از یکدیگر متفاوت بودند ولی از نظر اقتصادی دارای هدفی مشترک و بر اثر همکاری برای نیل به این هدف به تدریج در همدیگر ممزوج و بانی یک کشور مستقل گردیده‌اند. کشور سوئیس از جمله این کشورهاست (یورد شاهیان، ۱۳۸۰: ۱۶). از طرف دیگر به همان اندازه عدم برخورداری از منابع اقتصادی چالش‌زا و مسئله ساز است. این‌گونه است که میان خشونت و عقب افتادگی اقتصادی رابطه تنگاتنگی وجود دارد. فقر بلای حال هر گونه

¹ Smelser

² Abris Schaal

³ Rothschild

⁴ Schoepflin

حکومت است. فقر عامل ناپایداری و بی‌ثباتی است (هانینگتن، ۱۳۷۵: ۱۷). در این بین شکاف‌های اقتصادی؛ مواردی هستند که وجود آنها در هر دولت، فقر عمومی ملت را در پی دارد. این حفره‌ها برخلاف حفره‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی خود تهدیدی برای دولت نیستند، اما تأثیر وجود آنها اقتدار حاکمیت را کاهش می‌دهد. این حفره‌ها چه در درون حاکمیت به وجود آیند و چه در برون از حاکمیت پدیدار شوند، روند کوچک شدن فضای حاکمیت دولت را در پی دارند (پیشگاهی فرد، ۱۳۸۵: ۵). فشار اقتصادی ناشی از توازن در توسعه اقتصادی مناطق مختلف و عدم تناسب تسهیلات و امکانات ارائه شده از سوی دولت مرکزی در میان اقوام و قومیت‌های مختلف، از عناصر اصلی به چالش کشیده شدن روابط این گروه‌ها و مرکز می‌باشد که استقرار روابط مرکز پیرامون یا کهر-مهری را به معرض نمایش می‌گذارد (مقصودی، ۱۳۸۰: ۴۰).

در تحقیقی با عنوان: «کاربرد تحلیل عاملی در تبیین الگوی فضایی توسعه و توسعه نیافتگی شهری - منطقه ای در ایران». ۳۵ شاخص در مؤلفه‌های آموزشی، اقتصادی، اجتماعی، اشتغال، بهداشتی، ارتباطات و جمعیتی بررسی شد که بر این اساس هیچ یک از شهرستان‌های استان سیستان و بلوچستان توسعه یافته کامل محسوب نمی‌شوند. علاوه بر این در دوره (۱۳۷۵-۱۳۸۵)، فاصله سطح توسعه یافتگی و نابرابری بین استان‌های تهران (توسعه یافته‌ترین) و استان سیستان و بلوچستان (محروم‌ترین) در مناطق شهری ۱۵۷/۳٪ و در مناطق روستایی ۱۰۰/۸٪ افزایش یافته است (زیاری و همکاران، ۱۳۸۹: ۲۰۰).

در پژوهشی توسط خلیلی عراقی و برخوردار (۱۳۹۴: ۲۳۳-۲۴۵)، با هدف شناسایی و عوامل تعیین کننده نابرابری های بهره‌وری، استان‌های کشور (۱۳۸۵-۱۳۸۰)؛ استان سیستان و بلوچستان دارای کمترین تولید سرانه طی این دو دوره بوده است. همچنین که از نظر تمامی شاخص‌های بهره‌وری، سیستان و بلوچستان و کردستان دارای کمترین رشد اقتصادی و بهره‌وری در این برآورد بودند (خلیلی عراقی و برخوردار، ۱۳۹۴: ۲۴۶).

در دیگر پژوهش تحت عنوان: «بررسی و تعیین شاخصهای توسعه انسانی - آموزش در استان های کشور» از ۱۶۱ شاخص در دو مقطع زمانی (۷۵ و ۸۸) برای مقایسه توسعه انسانی استان های کشور، به کمک روش تلفیقی آماری چند متغیره استفاده شده است. نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که در متوسط ضریب عدم برخورداری بین استانها حدود ۲۲/۲٪ بهبود به وجود آمده است، اما سطح نابرابری استان‌های کشور بیشتر شده است. در این تقسیم‌بندی، میزان حداکثر ضریب عدم برخورداری (توسعه نیافتگی)، در هر دو مقطع زمانی مربوط به استان سیستان و بلوچستان است که فقط ۰/۵٪ بهبود داشته است. استان تهران همچنین رتبه اول توسعه یافتگی خود را حفظ کرده است. شدت نابرابری‌ها بین استان‌های کشور در این برآوردها، طی سال‌های ۱۳۷۵، حدود ۲۵/۵٪ بوده، که تا سال ۱۳۸۸، نه تنها کاهش نیافت بلکه، ۱۸/۸٪ افزایش داشته است (زینل‌زاده و همکاران، ۱۳۹۱: ۷۳-۷۰).

شکاف‌های اجتماعی

مایر^۱ این اصل را مطرح می‌کند که نابرابری در منزلت به وجود آورنده تعصب است. تعصب و تبعیض یکدیگر را تقویت می‌کنند. تبعیض تعصب را تولید می‌کند و تعصب تبعیض را مشروعیت می‌بخشد و موجب احساس تنفر

¹ Meier

از گروه حاکم و پرخاشگری علیه آنها می‌شود. تقریباً تمامی دولت‌ها دست به گریبان مقابله با حفره‌های (شکاف) اجتماعی هستند و کمتر دولتی را می‌توان یافت که از حفره‌های اجتماعی به عنوان اولین حفره‌های تهدیدکننده قدرت دولت، در امان باشد (پیشگامی فرد، ۱۳۸۵: ۴).

در استان سیستان و بلوچستان دو صورت متفاوت هویتی بر اثر سیاست‌های قومی و توزیع نامتوازن منابع و فرصت‌ها شکل گرفته است که حامل دو نوع ارزش مختلف می‌باشد. هویت رسمی (مرکزی) برتر در مقابل هویت غیر رسمی (حاشیه) نازل تر قرار گرفته است. موقعیت این دو صورت هویتی سبب شده تا هویت غیر رسمی به دلیل در حاشیه قرار گرفتن دارای انسجام درونی شود و حاملان آن وفاداری بیشتری را نسبت به آن ابراز نمایند. در مقابل هویت رسمی به دلیل امکان ارتقاء در نظام سیاسی، اداری و آموزشی و در نتیجه پذیرش ارزش‌های فرد گرایانه انسجام خود را از کف بنماید و دو نظام ارزشی جمع‌گرایانه، قوم‌مدار و سنتی و نظام ارزشی فردگرا و نسبتاً مدرن منطبق بر تقسیم بندی قومی منطقه شوند (گودرزی، ۱۳۸۳: ۳۰۶-۳۰۵).

در این باره دولت آبادی در سفرنامه‌اش (قبل از انقلاب) به زاهدان می‌نویسد:

«بلوچ جز واجبات نیست و من طی همین مدت دریافته‌ام که تبعیض کثیفی به طور ضمنی در اینجا حاکم است و پنهانی جریان دارد - دلم می‌خواهد ریشه‌اش را بیابم! قضاوت کثیف» (دولت آبادی، ۱۳۸۳: ۲۸).

واقعیت این است که هنوز در این سیاست‌های قومی که دولت آبادی به آن اشاره می‌کند تغییر جدی حاصل نشده است. به طوری که توزیع نابرابر فرصت‌ها در استان سیستان و بلوچستان که نشأت گرفته از این سیاست‌ها است که مسیر رشد و تحرک اجتماعی گروه‌های غیر بلوچ را در نظام اداری، سیاسی و آموزشی هموار کرده است. و در مقابل گروه‌های بلوچ از منابع ارزشمند اجتماعی و اقتصادی دور مانده‌اند. آثار این سیاست‌ها خواه به صورت غیرمستقیم و از طریق محدود ساختن دسترسی بلوچ‌ها، و خواه به صورت غیرمستقیم و از طریق، کاهش انگیزه آموزش، سهم آنها را آموزش و مشاغل دولتی کاهش داده است (گودرزی، ۱۳۸۳: ۱۲۹).

در پژوهشی انجام شده توسط *استان‌داری سیستان و بلوچستان* (۱۳۷۹: ۴۶-۴۵) در ارتباط با تفاوت نرخ بیکاری بلوچ‌ها آمده است: «نرخ بیکاری بین جوانان بلوچ ۳۰٪ است که این رقم بسیار بزرگی است. مسئله مهمی که در این زمینه وجود دارد جذب کمتر جوانان بلوچ در ادارات و بخش عمومی است.» در ادامه این تحقیق آمده است: «تفاوت درصد بیکاری نیز میان دو گروه بلوچ و غیر بلوچ بسیار زیاد است، در حالی که ۳۰٪ پاسخگویان بلوچ بیکار بودند، درصد پاسخ‌گویان غیر بلوچ‌ها ۱۷/۴۱٪ است. این نسبت برای پدران بلوچ و غیر بلوچ به ترتیب ۱۰/۸ و ۴/۲٪ می‌باشد.» پیرمحمد ملازهی کارشناس سرشناس بلوچ، در جایی می‌گوید: «به هر حال این شکل زندگی مسالمت‌آمیز لطمه خورده، علت آن هم تنها مربوط به محیط آنجا (بلوچستان) است و بیشتر از تهران هدایت می‌شود» (چشم‌انداز ایران، ۱۳۸۸ شماره: ۵۹). سیستانی‌ها با ۱۷٪ جمعیت، نیمی از کل مسئولیت‌ها را دارا می‌باشند و ۸۳٪ بقیه استان حدود نیم دیگر مسئولیت‌ها را بر عهده دارند. نکته جالب اینکه ایرانشهر با ۱۱٪ جمعیت استان حدود ۱۶/۵٪ از کل مسئولیت‌ها را به خود اختصاص داده است (معاونت توسعه مدیریت و منابع انسانی ریاست جمهوری، ۱۳۸۸).

شکاف‌های سیاسی

حفره‌های (شکاف‌های) سیاسی دولت‌ها عمدتاً حلقه‌های مخالف با حکومت و دولت هستند که دامنه عملیات و تنوع آنها از نقد بر عملکرد دولت در قالب‌هایی سازمان نیافته تا حلقه‌های براندازی دولت به صورت سیستمی است. حفره‌های سیاسی همواره خطرناک‌ترین حفره‌ها برای هر دولت‌اند زیرا توجه تمامی عناصر آن متوجه قدرت حاکمه است. برخلاف حفره‌های فرهنگی و اجتماعی که به‌شدت فراگیر و هدف آن مردم‌اند، اعضاء سازمان‌های سیاسی مایلند با حداقل خسارت به مردم ارعاب و تهدید را برای حاکمیت ایجاد کنند (پیشگاهی فرد، ۱۳۸۵: ۵).

در این باره هاریسون می‌نویسد: «بلوچ‌های ایرانی در طول تاریخ در حاشیه‌های حیات سیاسی قرار داشته و امروزه نیز به همین روبه ادامه دارد. بلوچ‌های ایرانی هرگز یک شکل واحد سیاسی یا نظامی خاص خود حتی برای یک مدت کوتاه، ایجاد نکرده‌اند» (Harrison, 1981: 212). ساختار اجتماعی مبتنی بر نظام قبیله‌ای و ایلی، خودآگاهی اندک و ناهمسانی مذهبی، انزوا، رویکرد شیعی حکومت مرکزی و... در عدم مشارکت سیاسی قوم بلوچ دخیل بوده است - به‌گونه‌ای که از اوایل انقلاب تا کنون، نخستین استاندار آنها بلوچ بوده و دیگر استانداران این استان غیربلوچ بوده‌اند. همچنین شواهد نشان می‌دهد در سطح استان و در سطح کشور نخبگان و تکنوکرات‌های سنی مذهب کمتر در موقعیت شغلی و مدیریتی عالی مورد استفاده قرار می‌گیرند (هوشمند، ۱۳۹۰). در این باره پیرمحمد ملازهی در ارتباط با حذف بلوچ‌ها این‌گونه روایت می‌کند: «به‌طور کلی دور تحصیلکرده‌های (بلوچ) را خط کشیدند» (چشم‌انداز ایران، ۱۳۸۸: شماره ۵۹).

همچنین، آمار انتخابات در ایران نشان دهنده این است که بلوچ‌ها با مشارکت گسترده خود در انتخابات ریاست جمهوری نشان دادند که به ادره امور محلی خود نیز علاقه‌مندتر از گستره ملی‌اند. شرکت مردم سیستان و بلوچستان در انتخابات به‌طور متوسط ۲۱/۴٪ از میانگین مشارکت ملی بالاتر است (کاویانی راد، ۱۳۸۶: ۱۱۱). نکته قابل توجه، رأی بالای جریان اصلاح طلبی در مناطق سنی نشین است. سید محمود حسینی (استاندار اسبق سیستان و بلوچستان) در این باره می‌گوید: «آمارهای انتخاباتی نماد خوبی برای مشارکت است. از اولین دوره انتخابات ریاست جمهوری میانگین مشارکت مردم استان تا دوم خرداد ۷۶ حدود ۳۴٪ است. این درحالی است که در سطح کشور حدود ۷۰٪ است. برای اولین بار از دوم خرداد این مشارکت در منطقه افزایش یافت و باید به آن پاسخ داده می‌شد. در دوره اصلاحات تلاش شد تا به مردم و عقاید و باروهای آنان احترام گذاشته شود» (حسینی، ۱۳۹۴: ۳۲). البته باید گفت نامزدهایی که در برنامه‌های خود تسامح بیشتری (نسبت به قومیت) نشان می‌دهند از اقبال بالاتری برای کسب رأی در بلوچستان برخوردارند؛ این مسئله خود عامل اصلی شرکت بلوچ‌ها در انتخابات و گرایش اصلاح‌طلبانه آنها است. به‌عنوان مثال در انتخابات دوره یازدهم ریاست جمهوری حسن روحانی (اکثریت آراء) در استان‌های سیستان و بلوچستان و کردستان با بیش از ۷۰٪ آراء را کسب کرد. یا اینکه سیستان و بلوچستان تنها استانی بود که در انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری، معین در آن رأی اول را کسب کرد. این رأی از آنجایی اهمیت می‌یابد که شعار اصلی معین دفاع از حقوق مخدوفین جامعه ایران بود.

عوامل بیرونی تهدید

گسست از ناحیه همسایگان شرقی (افغانستان و پاکستان)

فضای جغرافیایی سیاسی ایران به سبب آنکه مکمل راهبردهای جغرافیای سیاسی کشورها و قدرت‌های پیرامونی است، تهدیداتی چون اقدامات تروریستی، قاچاق تسلیحات و مواد مخدر، ورود کالاهای ممنوعه، ناامنی نواحی مرزی و حمله به پاسگاه‌های مرزبانی و غیره در کنار تحركات قومی - مذهبی به ویژه پس از جنگ افغانستان، امنیت مرزهای جنوب شرقی و شرق ایران را بیش از پیش به مخاطره انداخته است (محمدی و احمدی، ۱۳۹۵: ۱۱۵). بی‌ثباتی کشورهای همجوار ایران (پاکستان و افغانستان)، باعث چالش‌های راهبردی در جنوب شرق کشور شده است. همچنین، عدم رشد فرایند دموکراسی و ناپایداری حکومت‌های پیرامونی و گسترش اقتدار قومی آنها در مرزهای شرقی و جنوب شرقی بر آسیب‌پذیری مرزهای جغرافیایی و امنیتی ایران در این منطقه افزوده است (احمدی پور و دیگران، ۱۳۹۰: ۴۰). از این منظر، حوزه ژئوپلیتیکی استان سیستان و بلوچستان دارای نیروهای همگرا و واگرایی است که تحت شرایط خاص عمل می‌کنند و دائم با یکدیگر در حال رقابت هستند و بر امنیت آن منطقه تأثیرگذار هستند (شعبانی‌اصل و پاشایی‌هولاسو، ۱۳۹۶: ۱). اینگونه ارزیابی شده است که مرزهای شرقی ایران در همسایگی کشور و دولت‌های ضعیف و بی‌ثبات، پاکستان و افغانستان همواره دچار تنش و بحران بوده و هست. در یک ارزیابی کلی تأثیر بی‌ثباتی همسایگان شرقی (بخصوص پاکستان) در شکل‌گیری واگرایی قومی (بلوچ) به شرح ذیل است؛

تأثیر هویت‌خواهی قومی و احساس قرابت بلوچ‌های ایران نسبت به هم‌تایان خود در ورای مرز همسایگان شرقی

شرایط موجود و نوع الگوی استقرار قوم بلوچ در جنوب شرقی ایران با نیمه دیگر هسته بلوچ‌نشین در پاکستان و افغانستان، موجب شده قوم بلوچ ایرانی با هم‌تایان خود در آن سوی مرز بسیار بیشتر از حکومت مرکزی و فارسی‌زبانان ایرانی ارتباط داشته باشند. در آمارگیری نمونه‌ای که در سال ۱۳۶۵ در چابهار، پیشین، قصر هند و سراوان انجام شد، مشخص شده است که شمار بلوچ‌های ایرانی که به پاکستان مسافرت کرده‌اند ۱۶ برابر کسانی بوده که به تهران سفر کرده و ۴ برابر افرادی بوده که به زاهدان رفته‌اند (پاپلی یزدی، ۱۳۶۸: ۱۶).

همچنین در نمونه‌گیری دیگری که طی سال ۱۳۷۰ در نواحی شهری بلوچستان انجام شده بود، از ۲۳۰۰ پرسش‌شونده بلوچ، تنها ۷٪ آنها به تهران سفر کرده بودند، در حالی که تعداد سفرهای همین افراد به پیشاور و کویته ۴۳ و ۵۸٪ بوده است (همان: ۱۷). در این بین - نکته مهم تأثیر گذاری ایالت بلوچستان پاکستان (به‌ویژه بخش سرحد آن)، بر استان سیستان و بلوچستان ایران است، که بر آینده و در نتیجه، بر تمامیت ارضی و وحدت ملی ایران تأثیر خواهد گذاشت. هر دگرگونی که منجر به تضعیف حکومت فدرال در پاکستان و سست شدن همگرایی بلوچ‌ها و اسلام‌آباد شود، نیروی گریز از مرکز بلوچ‌های استان سیستان و بلوچستان را در بخش سرحد افزایش خواهد داد. همچنین استقرار و تثبیت یک نظام بنیادگرایی حنفی در هر دو کشور پاکستان و افغانستان تأثیر ویران‌کننده‌ای بر

قلمروهای بلوچ‌نشین ایران برجای می‌نهد و واگرایی آن‌ها را به حداکثر خواهد رساند (کریمی‌پور، ۱۳۷۹: ۱۶۳). این مهم می‌تواند مدخلی باشد بر تضعیف هویت و امنیت ملی باشد.

ظهور رادیکالیسم و افراطی‌گری مذهبی

بلوچ‌های ایران بیشتر در استان سیستان و بلوچستان مستقر شدند. بیشتر مردم این قوم سنی مذهب هستند. شکاف‌های قومی و مذهبی و همجواری با بلوچ‌های ایران با بلوچ‌های افغانستان و پاکستان تأثیر محسوسی در ظهور گرایش‌های سیاسی از نوع تمرکزگیزی اقوام بلوچ بر جای گذاشته است. باید اضافه کرد که عوامل مذهب و زبانی و بافت ویژه اجتماعی؛ شاید برای جامعه بلوچ از جمله طبقه روشنفکر مذهبی (ملاها و مولوی‌ها)، پذیرش حکومت لائیک آسان‌تر و راحت‌تر از پذیرش حکومت شیعی است (کریمی‌پور و محمدی، ۱۳۸۷: ۷۲). بسیاری از رهبران مذهبی بلوچ در خارج از کشور در کشورهای عربستان، پاکستان و هند تحصیل می‌کنند یا از اندیشه‌های حاکم بر فضای حوزه‌های علمی آنها متأثر می‌شوند. بازگشت این مولوی‌ها با توجه به اندوخته‌های علمی در کشوری که تحصیل کرده‌اند و نیز علمای مدعو پاکستانی برای آموزش علوم دینی در بلوچستان ایران، مناسب‌ترین پوشش برای فعالیت وهابیان است. اثر این تبلیغ‌های سازمان‌یافته برای امنیت ملی ایران خطرآفرین است و علاوه بر تقویت انرژی واگرایی این مناطق نسبت به هسته مرکزی حکومت، موجب افزایش همگرایی‌های اهل تسنن ساحل جنوب و بلوچ‌های حنفی خاور و جنوب خاوری ایران شده است (کریمی‌پور، ۱۳۷۹: ۱۸۲). تبلیغ وهابیون مبتنی بر اینکه جمهوری اسلامی ایران یک نظام شیعی است و نه یک حکومت اسلامی، باعث شده که اشرار محلی به راحتی در قالب مذهب علیه نیروهای دولتی عمل کنند (قالیباف، ۱۳۷۵: ۱۲۶).

نکته دیگری که باید به آن توجه شود پیوندهای قومی و قبیله‌ای پشتون‌ها و بلوچ‌ها و پیروی آن‌ها از سلفی‌گری مورد حمایت طالبان و القاعده در مثلث طلایی است که ممکن است تهدیداتی جدی علیه مرزهای مشترک ایران پدید آورد. در این میان، خیزش‌های جدایی‌طلبانه و مسلحانه قومی، حملات ایدایی چریکی و سبک و روش جنگ‌های جهادی از جمله تهدیدهای خطرناک علیه امنیت قومی استان‌های مجاور مرزهای شرقی جمهوری اسلامی ایران به شمار می‌رود. همچنین، نفوذ عوامل القاعده در جنبش‌های قومی بلوچ ممکن است به تبانی گروه‌های تروریستی، شبکه‌های جنایی سازمان‌یافته، احزاب ناسیونالیستی افراطی، بنیادگرایی دینی و غیره بینجامد و به تدریج جبهه‌ای سیاسی - نظامی برای جمهوری اسلامی ایران در استان‌های مجاور شرقی باز کند. در جایی شیرین هانتر می‌گوید: «جندالله و رهبر آن، عبدالمالک ریگی، که مسئولیت کشته شدن صدها تن از شهروندان غیرنظامی و نیروهای سپاه پاسداران ایران را برعهده دارند، نیز وابسته به گروه‌های افراط‌گرای پاکستانی و شاید حتی سرویس‌های اطلاعاتی (ISI) پاکستان هستند» (Hunter, 2014).

بروز چالش‌های مرزی و روی آوری ساکنین مرزنشین به افعال غیر مرسوم

وجود ۹۸۰ کیلومتر مرز مشترک بین جمهوری اسلامی ایران و پاکستان و وجود بافت حاکم عشیره‌ای و قومی یکسان در دو طرف مرز و مشکلات کشور همسایه از قبیل عدم نظارت کافی بر مرز و محدودیت زمینه فعالیت‌های

کشاورزی و صنعتی و همچنین کمبود زیرساخت‌های اقتصادی و عدم توسعه در این منطقه، وضعیت نامتعادل و نابرابر اقتصادی و فرهنگی، فقدان نظام برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری هماهنگ و کارآمد در این خطه در سال‌های اخیر تبعات گوناگونی از جمله روی‌آوری احتمالی به مبادلات غیررسمی بخش وسیعی از اشتغال مالی را تأمین و قاچاق کالا و مواد مخدر و ترردهای غیر مجاز و... را به دنبال داشته است (محمدی و احمدی، ۱۳۹۵: ۱۲۴). پاکستان به عنوان جولانگاه قاچاقچیان حرفه‌ای و بین‌المللی شناخته می‌شود، وجود مناطق قبایلی خود مختار و خاکستری مانند: خیبر، سرحد و مند؛ باعث شده تا لابراتوارهای متعددی برای تولید و تبدیل مواد مخدر در این کشور فعال است. همچنین افغانستان در همسایگی ایران و پاکستان بیش از ۹۵٪ تریاک دنیا را کشت می‌کند، پاکستان پس از ایران (۵۵٪) با ۳۰٪، مسیر بعدی انتقال مواد مخدر هستند (Neill, 2009: 4).

نبود شغل و عدم برخورداری از معیشت کافی باعث شده است که تعدادی از مردم سیستان و بلوچستان قاچاق (مواد مخدر و کالا) را برگزینند. این امر موجب عبور و مرور غیر مجاز مرزی می‌شود و کارکرهای امنیتی مرز را نادیده می‌گیرد که خود پیامدهای امنیتی متعددی را برای حکومت در بر دارد. در این میان امکان سوء استفاده دشمنان از مردم مرزنشین بلوچ و به کارگیری افرادی از آنها در عملیات خرابکارانه در پوشش گوناگون همچنین عبور اسلحه و اطلاعات را در بسیاری از مناطق مرزی این ناحیه از کشور را افزایش می‌دهد (ایزدی و دبیری، ۱۳۹۲: ۱۱۳). غیرازاین، بنا بر موقعیت مرزی استان، حضور تعداد زیادی از اتباع خارجی به ویژه اتباع افغانستان و پاکستان به واسطه تردهای غیرقانونی و غیره به مثابه تهدیدی برای استان و کشور ایران محسوب می‌شود. بنا بر آمارهای مربوط به سرشماری ۱۳۸۵ از مجموع ۲۴۰۵۷۴۲ نفر جمعیت سرشماری شده استان حدود ۱۱۲۳۲۹ نفر دارای تابعیت افغانی و ۴۵۷۹ تابعیت پاکستانی داشته‌اند (هوشمند، ۱۳۹۰).

نتیجه‌گیری

ایران بر خلاف بسیاری از کشورها با مشکلات عدیده قومی نظیر انواع جدایی‌طلبی، خودمختاری، جنگ و منازعه و غیره مواجهه نیست. ولی نباید از این موضوع غافل شد که ننگ داشتن اقوام در شرایط محرومیت می‌تواند از بزرگترین ابزارهای تهدید امنیت ملی باشد. در بسیاری از تحلیل‌ها و نطق پژوهشگران و صاحب‌نظران، چالش و مشکلات استان سیستان و بلوچستان در هر دو جنبه داخلی و خارجی به دور از واقع‌نگری حداقلی است. ازینرو مشاهده می‌شود در بررسی مشکلات این استان، عوامل خارجی (چون تنش‌های مذهبی به تبع از دخالت دول همسایه و کشورهای ثالث) و عوامل داخلی (چون عوامل جغرافیای طبیعی) تا حدودی اغراق می‌شود. البته منظور این نیست که عوامل مذکور بی‌تأثیر نیستند، ولی ربط دادن مشکلات این استان را همان‌گونه که بیان شده، یکسره به جغرافیای طبیعی و عوامل ژئوپلیتیکی (دخالت کشورها) چیزی بیش از پاک کردن صورت مسئله نیست. همان‌گونه نویسندگان در مقاله آوردند مشکلات این استان در چند عامل قابل خلاصه کردن است. از نظر نویسندگان دو عامل متقارن مهمتر از بقیه هستند. (۱) تعرضات ساختاری دولت: منظور از تعرضات ساختاری دولت در بردارنده تمامی عوامل سیاسی، اقتصادی، امنیتی و... دولت است. ساختار متمرکز دولت در ایران باعث بی‌نظمی و بی‌تعدالی در نظام

برنامه‌ریزی منطقه‌ای شده است. شاخص‌های توسعه اقتصادی - زیربنایی و اجتماعی - فرهنگی، نشان دهنده شکاف‌های عمیق بین مناطق مرزی یا حاشیه و دیگر مناطق کشور یا بخش مرکزی می‌باشد. در این بین نقش برنامه‌ریزی آمایش کم‌رنگ است. (۲) محرومیت‌های چندعاملی در نظریه‌گر: البته این مسئله نیز وابسته به عامل اول است. قومیت‌ها سرمایه‌های اجتماعی هر کشوری‌اند. دولت‌های (کشور) موفق در مدیریت بحران‌های قومی، آن دسته از دولت‌هایی هستند که قومیت را فرصت قلمداد کرده و آن را یک سرمایه اجتماعی بدانند. نگاه امنیتی و ایدئولوژیک به قومیت تهدیدی بر علیه این سرمایه اجتماعی و تهدید بزرگتری بر علیه منافع و امنیت ملی کشور است. قوم بلوچ بیش از هر عاملی از محرمیت‌های چند عاملی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی - اجتماعی رنج می‌برد؛ ازینرو واکنش‌های قومی بلوچ به تبع از کنش‌های وابسته به دولت است. اجمالاً به کار بردن تهدید در باب قومیت [بلوچ] و هر قومیتی دیگری به خودی خود، طرد قومیت و القای نادرست ما در مقابل آنها [دیگری] است. این مسئله انزجار و حس بد بیگانه را در قومیت شکل می‌دهد، ازینرو قومیت به نبال منبع و حامی امنیت خود؛ آن [امنیت] را در ورای مرزها (سومین عامل مهم) جستجو کند.

۵ منابع و مأخذ

۱. ابراهیم‌زاده، عیسی، موسویف میرنجف، باقری کشکولی، علی (۱۳۹۵). آمایش ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی مناطق مرزی جنوب کشور و راهبردهای توسعه‌ای آن؛ مطالعه موردی: استان سیستان و بلوچستان، فصلنامه جغرافیا و توسعه، شماره ۴۲، صص ۲۶-۱.
۲. ایزدی، حسن و دبیری، علی‌اکبر (۱۳۹۲). «ارزیابی جغرافیای تروریسم در جنوب شرقی ایران»، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال نهم، شماره ۱، صص ۱۲۶-۹۱.
۳. احمدی‌پور، زهرا، حیدری‌موسلو، طهمورث و میرجلالی، اکبر (۱۳۹۰). «تبیین عوامل ناامنی در جنوب شرق ایران»، فصلنامه مطالعات امنیت اجتماعی، شماره ۲۷، صص ۴۴-۱۳.
۴. افضل‌ی، رسول و ضرغامی، برزین (۱۳۸۸). «تحلیل بنیادهای پایدار همگرایی و متغیرهای اعتباری تهدید قومی در ایران»، فصلنامه پژوهش‌های جغرافیای انسانی، شماره ۷۰، صص ۹۰-۷۷.
۵. ابتکار؛ ویژه سیستان و بلوچستان (۱۳۸۹). شماره ۱۷۴۶، اردیبهشت.
۶. احمدی، حمید (۱۳۷۹). قومیت و قوم‌گرایی در ایران، نشر نی، تهران.
۷. استانداری سیستان و بلوچستان (۱۳۷۹). عناصر مردم‌شناس و جامعه‌شناسی قوم بلوچ، دفتر مطالعات توسعه محور شرق.
۸. پیشگاهی‌فرد، زهرا، امیدی‌اواج، مریم (۱۳۸۸). «ارتباط بین پراکندگی اقوام ایرانی و امنیت مرزها»، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال پنجم، شماره ۱، صص ۷۱-۴۸.
۹. پیشگاهی‌فرد، زهرا (۱۳۸۵). «چالش‌های جامعه ایران از منظر جغرافیای سیاسی»، فصلنامه پژوهش‌های جغرافیایی، شماره ۵۷، صص ۱۳-۱.

۱۰. پاپلی یزدی، محمدحسن (۱۳۶۸). « پیامدهای سیاسی - اقتصادی بلوچستان بدون نخلستان»، فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، شماره ۱۳، صص ۳۴-۵.
۱۱. جنیدی جعفری، محمود و کوثری، ابوذر (۱۳۹۲). « چشم‌انداز رابطه قومیت‌ها و دولت در عصر جهانی شدن با تأکید بر شرایط کنونی ایران»، فصلنامه جستارهای سیاسی معاصر، سال چهارم، شماره ۳، صص ۳۹-۲۵.
۱۲. حسینی، سید محمود (۱۳۹۴). «سیستان و بلوچستان؛ ظرفیت فراموش‌شده»، ماهنامه اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران فردا، دوره جدید، شماره ۱۶.
۱۳. حافظ‌نیا، محمدرضا (۱۳۹۱). جغرافیای سیاسی ایران، چاپ پنجم، انتشارات سمت، تهران.
۱۴. حسین‌بر، محمدعثمان (۱۳۸۰). بررسی عوامل موثر بر نگرش دانشجویان بلوچ نسبت به هویت ملی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبایی، تهران.
۱۵. خلیلی عراقی، منصور و برخوردار، سجاد (۱۳۹۴). «رتبه‌بندی استان‌های کشور بر اساس بهره‌وری کل و شناسایی عوامل اثرگذار بر بهره‌وری کل استان‌ها»، مجله اقتصاد و توسعه، سال بیست و دوم، شماره ۹، صص ۲۴۵-۲۳۳.
۱۶. دولت‌آبادی، محمود (۱۳۸۳). دیدار بلوچ، چاپ مکرر، انتشارات نگاه، تهران.
۱۷. زینل‌زاده، رضا، برزویان، صمد و قجری، علیرضا (۱۳۹۱). «بررسی و تعیین شاخص‌های توسعه انسانی - آموزش در استان‌های کشور»، فصلنامه نگرش‌های نو در جغرافیای انسانی، سال چهارم، شماره ۲، صص ۸۱-۶۳.
۱۸. زیاری، کرامت‌الله، عشق‌آبادی، فرشید و فتحی، حمید (۱۳۸۹). «چالش‌های ژئوپلیتیکی توسعه نامتوازن نواحی ایران، در مقاطع زمانی (۱۳۸۵ - ۱۳۷۵)»، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال ششم، شماره ۱، صص ۲۰۷ - ۱۸۱.
۱۹. ستاری، سهند (۱۳۹۵)، «ترور و قلمرو: هندسه نظریه سیاسی در جهان معاصر»، فصلنامه جستار فلسفی، شماره ۲۹، صص ۹۴-۶۷.
۲۰. سیف، احمد (۱۳۸۰). استبداد، مسئله مالکیت و انباشت سرمایه در ایران، نشر رسانش، تهران.
۲۱. سلیمی‌فر، مصطفی (۱۳۷۶). «ناهمگونی‌های اقتصادی در ایران»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال، دوازدهم، شماره ۱۲۱ و ۱۲۲، مهر و آبان، صص ۱۸۲-۱۷۱.
۲۲. شعبانی‌اصل، محمدرضا، پاشایی هولاسو، امین (۱۳۹۶)، شناسایی اولویت بندی عوامل ژئوپلیتیکی موثر بر شکل‌گیری پدیده تروریسم در استان سیستان و بلوچستان با رویکرد فازی، فصلنامه علوم و فنون مرزی، سال هشتم، شماره ۲، صص ۳۰-۱.
۲۳. شولت، یان‌آرت (۱۳۸۳). نگاهی موشکافانه به پدیده جهانی شدن، ترجمه مسعود کرباسیان، نشر علمی فرهنگی، تهران.
۲۴. صالحی‌امیری، سیدرضا (۱۳۸۵). مدیریت منازعات قومی در ایران، مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام، تهران.

۲۵. ضرغامی، برزین، انصاری زاده، سلمان (۱۳۹۱)، تحلیل فرصت‌ها و تهدیدهای ژئوپلیتیکی قوم بلوچ ازدیدگاه نظریه‌ی شکاف‌های سیاسی- اجتماعی، فصلنامه پژوهش‌های جغرافیای انسانی، شماره ۸۱، صص ۹۵-۱۱۰
۲۶. طالبی، تقی و عسکری، شاداب (۱۳۹۰). «چالش‌ها و راهکارهای توسعه امنیت پایدار در استان سیستان و بلوچستان»، مطالعات سیاسی مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، کد ۲۹۰، شماره مسلسل ۱۰۸۰۳، صص ۱-۱۸.
۲۷. عباس‌زاده، محمد، بوداقتی، علی، محمدپور، ابراهیم (۱۳۹۶)، مطالعه عوامل مؤثر بر پذیرش هنجارهای گروه‌های مرجع و واگرایی قومی، فصلنامه علمی - تخصصی دانش انتظامی آذربایجان غربی، سال دهم، شماره ۳۴، صص ۱۲۵-۱۵۸
۲۸. قاسمی، علی‌اصغر (۱۳۹۳). «آسیب شناسی شکاف‌های اجتماعی و ارائه راهبردهای برای تقویت همبستگی ملی در ایران»، فصلنامه راهبرد، سال بیست و سوم، شماره ۷۱، صص ۴۷-۷۷.
۲۹. قاسمی، علی‌اصغر، خورشیدی، مجید و حیدری، حسن (۱۳۹۰). «همسازی هویت ملی و قومی در ایران و رویکرد اقوام ایرانی به وحدت ملی و حق تعیین سرنوشت»، فصلنامه علوم اجتماعی، شماره ۵۵، صص ۵۷-۹۱.
۳۰. قالیباف، محمدباقر (۱۳۷۵). بررسی و نقش عوامل جغرافیایی در امنیت سیستان و بلوچستان، پایان نامه کارشناسی ارشد جغرافیای سیاسی دانشگاه تهران.
۳۱. کاویانی‌راد، مراد (۱۳۸۹). ناحیه‌گرایی در ایران از منظر جغرافیای سیاسی، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران.
۳۲. کاویانی‌راد، مراد (۱۳۸۶). «ناحیه‌گرایی سیاسی در ایران؛ مطالعه موردی بلوچستان»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال دهم، شماره ۱، صص ۸۹-۱۲۱.
۳۳. کریمی‌پور، یدالله و محمدی، حمیدرضا (۱۳۸۸). ناحیه‌گرایی سیاسی و ژئوپلیتیک قومیت‌ها در ایران، نشر انتخاب، تهران.
۳۴. کریمی‌پور، یدالله (۱۳۷۹)، ایران و همسایگان (منابع تنش و تهدید)، تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی تربیت معل
۳۵. گودرزی، محسن (۱۳۸۳). هویت قومی و نابرابری‌های اجتماعی: مطالعه موردی گروه‌های قومی استان سیستان و بلوچستان، رساله دکتری جامعه‌شناسی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران.
۳۶. محمدآوغلی، رضا، اصغری نیازی، یعسوب (۱۳۹۶). «بررسی عوامل مؤثر بر خشونت سیاسی مطالعه موردی: جمعیت بلوچ شهر زاهدان»، فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، سال ششم، شماره ۲۱ (پیاپی ۵۱)، صص ۷۳-۹۶.
۳۷. محمدی، حمیدرضا، احمدی، ابراهیم (۱۳۹۵). «واکاوی نقش حفره‌های دولتی پاکستان بر واگرایی قومی بلوچ‌ها در ایران»، فصلنامه سیاست پژوهی، دوره سوم، شماره اول، صص ۱۰۳-۱۲۹.

۳۸. ملازهی، پیرمحمد (۱۳۹۰). «جامعه و سیاست در بلوچستان امروز»، فصلنامه فرهنگی - اجتماعی گفتگو، شماره ۵۷.
۳۹. مقصودی، مجتبی (۱۳۸۰). تحولات قومی در ایران؛ علل و زمینه‌ها، انتشارات صاحب کوثر، تهران.
۴۰. مویر، ریچارد (۱۳۷۹). درآمدی نو بر جغرافیای سیاسی، ترجمه دره میر حیدر با همکاری سید یحیی صفوی، انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، تهران.
۴۱. هوشمند، احسان (۱۳۹۰). «توسعه سیستان و بلوچستان و چالش‌های پیش‌رو»، فصلنامه اجتماعی - فرهنگی گفتگو، شماره ۵۷.
۴۲. همایون‌کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۷). حکومت خودکامه: نظریه‌ای تطبیقی در باره دولت، سیاست و جامعه در ایران، در نه مقاله در جامعه شناسی تاریخی ایران، ترجمه علیرضا طیب، نشر مرکز، تهران.
۴۳. هانتینگتن، ساموئل (۱۳۷۵). سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه محسن ثلاثی، نشر علم، تهران.
۴۴. یوردشاهیان، اسماعیل (۱۳۸۰). تبارشناسی قومی و حیات ملی، انتشارات فرزانه روز، تهران.
45. Dikshit, Ramesh (1990). Political Geography, New Delhi, Manohar Publications.
46. Deutsh, Karl. W (1981). "The Crisis of the State, Government and Opposition", International journal of Comparative Politics, vol. 16, No.3.
47. Giddens, Antony, (1985). the Nation State and Violence, (Cambridge: Polity Press)
48. Gurr, Ted Robert, (1970), Why Men Rebel, Princelon, n. g, Princeton University Press.
49. Gurr, Ted Robert, (1968), Psychologicat Factors in Civil Violenc, World Politics
50. Hunter, Shireen (2014). "The Roots of Recurring Iranian-Pakistani Tensions," Published by the Lobi log Foreign policy, Published on October 23.
51. Harrison, Selig S (1981). "In Afghanistan's shadow: Baluch nationalism and Soviet Temptation Publisher", Carnegie Endowment for International Peace, Carnegi, Washington D.C.
52. James, Preston E, (1959). Latin America, 3rd edn (New York: Cassel).
53. Neill, Alexander (2009). "Afghanistan /Iran/Pakistan Cross-Border Security Symposium", Royal United Services Institute, London.
54. Seller, Daniel (1980). Parties ET Families Politiques, Presses Universities de France, Paris.
55. Salzman, Philip (1971). "Movement and Resource Extraction among Pastoral Nomads: The Case of the Shah Nawazi Baluch", Anthropology Quarterly, Vol. 44.